

"قصه ام شهر را به هم ریخته"

برنامه، روایت داستان مباحله به صورت خلاصه است که بخش هایی از آن در غالب رادیو نمایش پخش شده و بخش های دیگر به وسیله ی ۴ راوی، روی سکوی اجرا به صورت زنده پی گرفته می شود.

رادیو نمایش ۱

شرح : فضای اولین رادیو نمایش، هنگامی است که مردم نجران به دستور اسقف اعظم شهر گرد هم آمدند و در حال ورود به کلیسا هستند. آنان، با توجه به شایعاتی که شنیده اند، حرف هارا دهان به دهان می چرخانند تا وارد کلیسا شده و حقیقت ماجرا را از زبان اسقف اعظم بشنوند. مکالمه ی یعقوب، یهودا و نوفل، یکی از این گفتگوهای عامی است که در فضای تعجب و حیرت دیالوگ های خود را بیان می کنند. آنان از سخنان یکدیگر نتیجه گیری می کنند و سر آخر راهی کلیسا می شوند.

شرح صحنه: با خاموش شدن چراغ ها، و شنیدن صدای تبل، هیاهوی مردم در میدان شهر به گوش می رسد. ناقوس کلیسا نیز از میان این هیاهو ملایم مشخص است.

یعقوب: (متعجب و کمی عصبانی) یابن بارقه! می بینی؟ خرقة پوشان پیرو آریوس هم به نجران آمده اند. آنان اینجا چه می کنند.

یهودا: (به نوعی می خواهد با آوردن مثال دیگر حرف یعقوب را تایید کند. آنان متعجب هستند که چرا فرقه های دیگر مسیحیت به نجران آمده اند. با لحن تعجبی) هریدان سابیوس را هم می توانم ببینم عجیب است. تمام فرقه های آیین مسیح در نجران جمع آمده اند.

یعقوب: نباید آنان را در شهر پیروان کلیسای روم راه می دادند. ما سالهاست که راهمان را از آنان جدا کرده ایم. نمی توانم حضورشان را تاب بیاورم

یهودا: اصلاً چرا باید...

نوفل: (از حرف های بیهوده ی یهودا و یعقوب آسی شده و نمی خواهد سخنان بی ارزش آنان را بشنود. بنابراین با لحنی نسبتاً عصبانی و خوار کننده سخن می کند) اُ.....ه . پس است دیگر این همه سخنان بیهوده و بی مایه. قسم به خدای پسر تعصبات امثال شماست که مسیح باوران را امروز به این غرقاب کشیده. اگرها پیروان آیین عیسی، دست اتحاد به یکدیگر ندهیم، چگونه در برابر گزافه گویی های اعراب و (لحن : تمسخر) دین نوظهورشان بایستیم؟

یهودا: (با لحنی تایید گرانه) اُ..... حق با توست باید در برابر خطر بزرگتر، دین اعراب یثرب و مکه بایستیم. باید همگی از خدایان سه گانه مقدسمان دفاع نماییم.

یعقوب: دیگر تمامی اهالی نجران و قلاع یمن از گستاخی آن مرد مکی آگاهند. به غلیان می آیم وقتی یاد می آورم او، یکی از اعراب بی تمدن، تمامی امپراتوری های عظیم را به دین خود اسلام دعوت نموده. خسروی ایران و قیصر روم، شنیده ام در حبشه نیز دینش غوغا کرده است. یهودا: (با لحنی نگران و معنوی) قسم به روح القدس، شمشیرم را به خون ۷۰ مسلمان آغشته می کنم به نیت قرب خدای پدر

یعقوب: آری آری... چاره ی کار این مسلمانان میدان ندیده، دهها هزار شمشیر آخته مردان نجرانی است. باید با تیغ تیز به استقبالشان برویم

نوفل: (لحنی بی اهمیت گونه) خشمتان را بگذارید در هنگام فتح یثرب. حال به فرمان اسقف اعظم همه به کلیسا می روند تا این ماجرای صد روایت را از زبان او بشنوند برویم

هر ۳ تن: برویم . برویم

شرح صحنه: با شنیده شدن صدای تبل تمام صداها قطع شده و نور سالن روشن می شود.

اینجا نجران. شهر مسیحیانی متمدن و قدرتمند در شبه جزیره اعراب. سالهاست که پیرو کلیسای اعظم رومند و درسایه کاهنان و اسقفان زندگی می کنند. در این شهر، شریعت تحریف گشته ی عیسی را هریدان بی شماريست و همگی از کاهنان و پادشاهان تا کشاورزان و شمشیر زنان صلیب را آرمان هستی بخش خود می شمارند.

و امروز، در سال نهم هجری، نامه ای به دست اسقفان شهر رسیده. نامه ای از پیامبری، پیامبری نو ظهور که آنان را به دینی نو آیین فرا می خواند. آنان را از زیر پرچم کلیسا و کلیسایان به سوی کعبه دعوت می نماید و دین خویش را دین ابراهیم خلیل و اسحاق پیامبر و یعقوب نبی می داند. اهل نجران همگی در تالار کلیسای شهر جمع گشته اند. تا بشنوند پیامبر نو ظهور چه پیامی برای آنان فرستاده. آنان را به چه آیینی فرا خوانده و یا آنکه آیا شمشیری برای جنگ برافراشته؟ از هر قبیله ای از هر فرقه ای. تمام کلیسا، مملو از جمعیتی گشت که دین خود را در خطر آیینی جدید می دیدند.

پس سکوت کلیسا را فرا گرفت. مردم نجران چشم به اسقف اعظم دوختند. اسقفدر برابر دیدگان مردم نامه را گشود و با صدایی رسا آغاز کرد:

به نام خداوند. همان خدایی که معبود ابراهیم و اسحاق و یعقوب است. از محمد رسول خدا به اسقف و مردمان نجران:

اگر اسلام بیاورید، خدای ابراهیم و اسحاق و یعقوب را هم راه با شما سپاس می گذارم. اما بعد، من شما را از بندگی بندگان خدا نهی می کنم و از شما دعوت می کنم تا از اطاعت و ولایت بندگان خدا درآیید و ولایت و سرپرستی خداوند را گردن نهید.

اما اگر اسلام را نپذیرید پس بر شماست که جزیه و مالیات بپردازید و گراز این امر نیز سر باز زنید. پس آماده ی نبرد گردید. والسلام.

نامه ی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را یکایک حضار کلیسا شنیدند. حال وقت تصمیم بود. باید راهی بر می گزیدند. اسلام می آورند؛ جزیه می دهند یا دست بر قبضه ی شمشیر ها می برند و کار را تیر ها و نیزه ها و می گذارند.

رادیو نمایش ۲

شرح: این رادیو نمایش با دیالوگ هایی از کرز آغاز می شود. او که فرمانده نظامیان نجران است با لحنی شیطانی، استوار و جسورانه، قصد شورانیدن مردم را دارد تا در برابر نامه ای که از طرف پیامبر به نجرانیان رسیده، جنگ را انتخاب کنند. گفتگو ها در کلیسای نجران، در حضور مردم است کرز: ای مسیح باوران نجران؛ من، کرز، فرمانده ی نظامیان نجران هستم. همگی شنیدیم که پیامبر نو ظهور، ما متمدن ترین مردمان این نواحی را چگونه در خفت و خواری خطب نموده و کافر شدن از دین پدرانمان را پیش پایمان نهاده است. راهی که نزدمان نهاده است، جز ذلت و زبونی نیست. آیین پیشینیان خود را بفروشیم و به دین او درآییم یا آنکه در استعمار مسلمین باشیم و به آنان جزیه بپردازیم. (کمی هکت) و راه سوم (صدای کشیدن شمشیر) کمی هکت و سپس با صدایی بلند و خشن) شمشیر بر کشیم و از آیین عیسویان دفاعی آزاد مردانه کنیم. (هیاهوی مردم در تایید حرف او بلند می شود).

اسقف اعظم (با نگرانی و عصبانیت): چه می گویی کرز، با این سخنان مردم را ...

کرز) حرف اسقف را قطع می کند و در کمال احترام اما جسورانه میگوید) بس است دیگر جناب اسقف خشم مردم را نمی بینید؟ آنان در برابر کفار جز جهاد برای دینشان نمی خواهند.

ابو حارثه: صبر کنید! (با شنیده شدن صدای رسای او تمام کلیسا به سکوت باز می گردد.) دست از قضاوت های عجولانه و کورکورانه بردارید. سخنانی با شما داریم که حقایقی مستور را برایتان آشکار می سازد.

کرز(با احترام):جناب ابو حارثه، با تمام احترامی که برای شما قائلیم، اما فکر می کنم مردم تصمیم خود را گرفته اند.

ابو حارثه: نه، مردم هیچ تصمیمی اتخاذ نکرده اند. این تو هستی که آنان را شورانده ای. آنان هنوز لختی از حقیقت را نشنیده اند.

پیرمرد از راه رسیده که اسقفی صومعه نشین و حق پذیر بود، به همراه تنی چند از راهبان سخن از جنگ های مسلمین راندند. مسلمانان میدان ندیده نبودند. آنان در بدر، احد، احزاب، فتح مکه و خیبر، با وجود شیردلانی چون عمو زاده ی پیامبر نو ظهور علی بن ابی طالب علیه السلام بر قوی ترین سپاه ها و قلعه ها پیروز آمده بودند. نجرانیان را از جنگ بازداشت و اسقفان سخن را سوی ابراهیم و آدم و نوح که سلام خداوند بر آنان باد بردند. از کتاب پیامبران سخن راندند و بشارت ها. بشارتهایی بس گران و شگفت از پیامبری پس از عیسی. پیامبری با نام عبری فارقلیطا و نام اعرابی احمد. انجیل عیسی، تورات موسی، صحیفه ابراهیم و نوح و صحیفه ی اعظم که همگی ظهور پیامبری با چنین نشانه هایی بشارت داده بودند.

لرزه بر ایمان های استوار افتاد. مردم دیگر از فراست جنگ افتاده بودند. نکند پیامبر نو ظهور، همان بشارت حضرت عیسی و موسی کلیم و نوح پیامبر است؟ نکند باید صلیب ها را شکسته راه حج و کعبه پیش گیرند.

اسقف اعظم رشته سخن را به دست گرفت. پس از ۳ روز بحث و گفتگو در کلیسا تصمیم خود را گرفته بود و حال برای مردم باز می گفت.

رادیو نمایش ۳

شرح: در این قسمت اسقف اعظم با صدایی رسا و مستحکم نتیجه مذاکرات کلیسا را به مردم اعلام می کند

اهتم: جناب اسقف، تا سخنان ابو حارثه مردم را از دینشان بازنگردانده، تصمیمی اتخاذ کنید.

اسقف اعظم: ای مردم، گوش فرا دهید. من عاقب، اسقف اعظم نجران اعلام می کنم، که برای اتمام حجت با پیامبر نوظهور محمد (صلی الله علیه و آله) با راهبانی منتخب، راه مدینه را پیش می گیرم. تا هرآنچه در این نامه و در آن صحف مقدس خواندیم را با چشمان خود نظاره کنیم. تا بازگشت ما بر دین خود بهانید و باری همچنان عیسی را فرزند خدای پدر بشمارید. والسلام

پس از حضور در مدینه و پرس جویی از اهالی شهر از سیرت و همنش پیامبر اسلام، سرانجام در مسجد، و در حضور مردم به خدمت رسول اکرم صلی الله علیه و آله رسیدند و با استقبال گرم در برابر ایشان نشسته و بحث و گفتگو را آغاز کردند.

نخست آنکه دین ها، بر همان آیین مسیح است و ما نیز خدا پرست بوده موحدیم و بر ایمان پاک حنیف و دین خلیل الرحمن هستیم. پس دینی که ما را بر آن دعوت می نماید چه برتری و امتیازی بر آیین ما دارد.

و دیگر آنکه در کتب آسمانی ها، پیامبری پس از عیسی بشارت داده شده، که عیسی را تصدیق می کند و او را نیز فرستاده ی خدا می خواند، حال آنکه تو عیسی را به پیامبری نمی شناسی و فرزند خداوند عظیم نمی دانی در حالی که او متولد شد و پدری نداشت پس همانا پدرش خدای بزرگ جهانیان بود.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در برابر همگان پاسخ سوالات اسقفان را شمرده و یک به یک فرمودند:

اول آنکه مدعی شدید بر آیین حنیف و متدین به دین ابراهیم خلیل الرحمن اید. و موحد هستید حال آنکه شراب می نوشید و گوشت خوک می خورید. مگر نمی دانید که در تمامی ادیان آسمانی، این اعمال حرام گشته و مردم را از آن بر حذر داشته اند؟ عیسی را فرزند خدا خوانده صلیب می پرستید. خوب است بدانید که توحید با پرستش صلیب و قائل بودن شریک و همتا برای

خداوند منافات دارد. مثل عیسی چون آدم ابو البشر است که خداوند او را بی مادر و بی پدر خلق نمود.

سپس انکار عیسی را به من نسبت دادید. هرگز چنان نیست که من برادریم عیسی را به پیامبری باور نداشته باشم او را تصدیق می کنم و به پیامبری اش شهادت می دهم. اما چنان که گفتم او را بنده ای از بندگان خدا می دانم که سود و زیان و مرگ و زندگی اش به دست خدا بود و معجزاتی که آورد جز بینه ی پیامبری اش نبوده که خداوند این دلایل آشکار را برای شناساندن پیامبرانش به مردم به آنان می داد. مانند عصا و دست نوری موسی و شتر صالح.

اسقفان درمانده و بی پاسخ از حقیقت کلام پیامبر از قبول سخنان راستین او سرباز می زدند. آنان نمی توانستند به این سرعت و با براهینی به این بدیهی دین پدران و پیشیان خود را کنار بگذارند. لجاجت آنان پس از این گفتگو ها بر همگان ثابت کرد که از ارائه ی پاسخی درخور بازمانده اند.

آنگاه حامل وحی، جبرئیل امین آیه ای بر پیامبر فرود آورد تا چاره ای بر این رویارویی بی نتیجه باشد. (قرائت آیه و ترجمه)

مباهله، آیینی که در تاریخ پیامبران گذشته نیز به چشم می خورد. طبق حکم الهی پیامبر خدا، مسیحیان را دعوت به مباهله کرد. صبح روز بعد مسیحیان در ترس و هراس پا به میدان شهر نهادند. پیامبر اما تنها با ۴ تن به میدان آمدند تا دو گروه، دروغگویان این محاجه را لعنت فرستند و به وعده ی الهی آن گروه که حق به اوست بماند و آن گروه که به حق کافر است به عذاب الهی از بین برود. پیامبر خدا تنها با ۴ نفر به مباهله آمدند. آن ۴ نفر.

رادیو نمایش ۴

شرح: این رادیو نمایش هنگامی است که اسقفان در صبح روز مباهله با نشانه های عذاب رو به رو شده و در کمال هراس و تعجب پس از گفتگو با یکدیگر در برابر پیامبر تسلیم می شوند.

اسقف اعظم: بیش از این تحمل ندارم. محمد و اهل بیتش (علیهم السلام) هنوز دست بر آسمان
نبرده اند، ابرهای سرخ، بر ما سایه افکندند. زمین زیر پایمان به لرزه درآمده.

اهتم: یابن بارقه! دست از مباحله برداریم عذابی دردناک، طومارها و اهالی نجران را در هم می
کشد. می بینی؟ آسمان می گرد و هوهوی بادها خبر از عاقبت نفرین محمد (صلی الله علیه و آله)
بر ما دارند.

یکی از اسقفان: حیوانات هم بی تاب شده اند. نابودیمان را به چشم می بینم

اهتم: جناب اسقف، جناب اسقف، بس است دیگر، محمد را از مباحله باز دار راهی جز تسلیم بر ما
نیست. دستان پرافراشته آن ۵ نفر ما را در غرقاب عذاب الهی فرو می برد

یکی از اسقفان: تا زمین ما را در خود نکشیده باید پیش رویم و حکم پیامبر اسلام را گردن نهیم
اهتم: چرا ساکت شدی ای اسقف. کاری بکن تا نفرینش جانمان را نستانده

اسقف اعظم (در کمال ترس و لکنت فریاد می زند) مباحله نمی کنیم. مباحله نمی کنیم قسم به
خداوند با چشمان خود می بینیم که چون دست بر آسمان بردید آسمان و زمین مهای عذابی
هولناک بر ما شدند. بس است دیگر. ما تسلیم اهر شما هستیم.

نهاد تمامی اسلام در برابر اعیار تنها ۵ نفر بودند. ۵ نفر که در سخت ترین لحظات دعا و تضرع به
درگاه ایزدی، نفرین نکرده آسمان و زمین هم صدایشان شدند.

آن ۵ نفر؛ محمد، پیامبر اکرم آیین ما که سلام و درود بی کران خدا بر او و خاندانش باد که بی
تردید برترین مردان خلق خداست.

حضرت زهرای مرضیه سلام الله علیها؛ پس او نیز برترین زنان خلق جهان

حسینین علیهما السلام؛ دو سرور جوان اهل بهشت و ...

و علی ... علی آنکه امیر است بر عالیشان. جان پیامبر است و از خود اوست. نفس پیامبر است و تمام شئون او جز پیامبری را در خویش دارد. همانگونه پیامبر اکرم به فردی از اصحاب فرمودند: ای بریده، علی را دشمن مدار. همانا او از من و من از اویم. به راستی که مردم از درخت های گوناگونی آفریده شده اند و من و علی از یک درخت آفریده شدیم. و در جایگاهی دیگر، در میان آوردگاه احد آن گاه که حضرت علی مرتضی علیه السلام یک تنه از پیامبر خدا حفاظت می نمودند. پیامبر خدای الله علیه و آله به جبریل امین فرمودند: بی ترید من از اویم و او از من است.

امیرالمومنین از پیامبر است و پیامبر از امیر که درود خداوند بر آنان باد. پس دیگر چه کسی را طاق و تاب تا تکیه بر جایگاه جانشینی پیامبر زند؟ چه کسی جز جان پیامبر استحقاق جانشینی او را دارد؟

سرانجام در داستان راستان مباحله، پس از شکست اغیار نصارا، علی بن ابی طالب علیه السلام، به نمایندگی از پیامبر اکرم پیمان صلح و پرداخت جزیه اهل نجران را نوشتند. امیرالمومنین علی علیه السلام فرمودند: پدرم به فدایت یا رسول الله، بر اساس چه با آنان پیمان صلح منعقد کنم؟ حضرت فرمودند: یا ابالحسن بر اساس هر آنچه خود صلاح می دانی و رای می دهی با آنان مصالحه کن.

و من چشم دوخته ام به آمدنی. آمدی از جنس قدم های آن ۵ نفر. هنگامی که بر صحن مباحله گام می نهادند. شک ندارم که چشمان مومنان آویز قدم های استوار آنان بود. چشم ها نه. بلکه تمام امیدهای مسلمین، بسته ی دست دعای آنان بود. در چشم ها غوغا، در دلها طوفان، تلاطمی که از دست های برآسمان افرشته داشتند. شک ندارم که همگی نظاره گر دست علی مرتضی بودند. همگی به چشم های حسنین علیهما السلام امید بسته بودند. تا شکوه اسلام را در برابر اغیار نصارا بنمایند.

پس بیا ای امیر بی بدیل. بیا تا باری دیگر قدم های استوارت را ارج نهیم و امید و چشم و آرزو ،
به دستان رو به آسمان برداریم تا باری دیگر آیین از یاد رفته پدرانت را بنمایی. بنمایی هزار مهر
فاطمی را. بنمایی دنیای عدالت علوی را. سخاوت حسنی و شجاعت حسینی را. هان، که در انتظار
گام های استوار فرزند دعاگویان مباحله ام. اللهم عجل لولیک الفرج.